**تاریخ یادگار: خط نوشتم تا بماند یادگار**

**گلچین معانی، احمد**

من که به پیامی اگرچه دشنامی‏باشد،یا کتابی اگرچه عتابی باشد،از حضرت تو دلشادم، چرا مضایقه میفرمائی دشنام بده و فحش بنویس.

با من چرا مضایغه از جور میکنی‏ چیزی نخواستم که در آب و گل تو نیست‏ نمیگویم فراموشش مکن،گاهی بیاد آور اسیری را که میدانی نخواهی رفت از یادش‏ هیچ میپرسی اسیری داشتم،حالش چه شد کشتهء من نیم جانی داشت،احوالش چه شد

الحمدللّه ترا چون من چشم از فراق گریان نیست،و چون من خون از دیده روان نه،چه دانی‏ که برمن چه شب میرود.

مکن کاری که مردم آفت جانها بخوانندت‏ وگرنه سهل باشد کار یک جانی که من دارم‏ فریاد رسم نیست بغیر تو کسی‏ فریاد ز دست چون تو فریاد رسی‏ یک سخن گفتم و دلگیر شدی،لال شوم‏ تا سخن گفتن من برسر گورم آید

گنه از بنده و عفو از خداوند

غم نیست گرم نیست بنزدیک تو راهی‏ دل خوش کنم از دور بآهی و نگاهی‏ روزی نرود بر من حسرت زده از غم‏ کز بهر نگاهی نروم بر سر راهی‏ سلامی از حقیر دردمندی‏ پیامی از فقیر مستمندی

نثار مقدم یار عزیز و دلبر با تمیزی،زیباروی مشکین‏موی سر و بالایی ماه سیمایی باد، ای سر و چمن دلجویی و ای هزار دستان گلستان رعنایی،ای جواهر گرانمایه،وای اختر بلند پایه،

شرح این قصهء جان‏سوز نگفتن تا کی‏ سوختم سوختم این راز نهفتن تا چند

دیرگاهی است که مرغ دل شکسته بالم بقصد دانهء خالت از شاخسار بدن پرواز نموده،و بشکنج‏ زلف تا بدارت گرفتار گشته،و چشم تمنا بکامروائی گشوده،چون دانستم که کام نتوان یافتن در راه عشق‏ الا بصبر،سبحان اللّه چه عشقی که هرکه چون تیر راست نشسته بشست در نیامد،ماشاء اللّه چه ناوک‏ اندازی که مبارزان همه بر قلب سپاه زند،او بر قلب»(ص 73-75)

\*\*\* ایضا در گنبد در شاه‏نشین دست راست:

طغرل چو پریشان بکند زلف چلیپا برچشم رقیبان بنماید شب یلدا

با چند نفر از دوستان آمدیم در این مکان چو مخدوم کرام نوشته بود.بجهت یادگار قلمی شد، دیگر مقام نبود که از این یکفرد زیادتر بنویسم.التماس دعا از طغرل دارم،زیاده جسارت نمی‏دهم‏ که خواننده را ملال بگیرد،بتاریخ دوازدهم شهر شعبان المعظم.یادگار سید باقر(1291»ص 47)

\*\*\*

بهر دیار که رفتم،بهر چمن که رسیدم‏ بآب دیده نوشتم که یار جای تو خالی

یادگار علی اکبر بن استاد آقا بتاریخ 8 شهر صنر المظفر سنهء 1257»ص 37

\*\*\* در اصل گنبد در زاویهء اول دست چپ این پرحرفی و مزخرفات نوشته:

«بتاریخ 28 شهر ذیقعده 1283 صبح بود،در خانه یعنی بالاخانه خوابیده بودم،در عالم خواب صدای آشنائی را شنیدم.سرم را از زیر لحاف بیرون کردم،دیدم همقطار خودم‏ حاجی ملازم قبله‏گاه خودم آقا میرزا محمد حسن میباشد.رفتم در اطاق دیدم صاحب خودم‏ آقا میرزا محمد حسن و مخدوم مکرم آقا میرزا عباس و اخوی میرزا محمد هاشم نشسته‏اند و صحبت میدارند.قرار گرفت که برخیزند و تشریف‏فرمای بازار شوند،برخاستیم و آمدیم تا سر چوب بابا حسن بیدآباد،مخدومی میرزا هاشم میخواستکه از طرف مسجد حکیم برود،لهذا او را مانع شدیم،او هم باتفاق امد،تا اینکه رفتیم درب دکان یکی از دوستان واقعی یعنی‏ آقا علی بلور فروش نشستیم به صحبت داشتن و آنجا در نهایت دماغ چاقی صحبت شد،قبلهء خودم آقا میرزا محمد حسن بنا داشتند که خدمت جناب حاجی محمد علی برسند،بجهت اینکه تازه از کربلا تشریف آورده بودند.در این گفتگو بودیم که یکی از ملازمان آقای امام سلمه اللّه تعالی‏ شرف حضور آقا میرزا محمد حسن را بهمرسانید.ایشان را گفت که آقای امام بیرون تشریف‏ دارند،برخاستیم رفتیم روبمسجد جمعه،این کمترین اخلاص کیش با قبلهء خودم آقا میرزا عباس‏ در مسجد در خدمت میرزا محمد مهدی نشستیم بقلیان کشیدن و دو قلیان آنجا صرف کردیم،تا آنکه آقا میرزا محمد حسن از خدمت ذی سعادت اما جمعه برگشتند،و آمدیم در بازار در هامون‏ ولایت فاتحه خوانده شد.آمدیم در ثانی درب دکان آقا علی قلیان دیگر هم کشیدیم.از آنجا حرکت کردیم در میدان شاه بخیال آنکه برویم در خانهء دوستی،اما چه دوستی،بلکه از جان‏ خود دوستری،در مسجد شاه قدری از بام در زیر تفحس و تجسس آن دلبر شوخ و شنگ و اجلاف‏ و قشنگ را کردیم،او را نجستیم،آمدیم درب خانهء معشوق،اما قبله‏گاهی آقا محمد حسن‏ ما دونفر را مانع بودند که نروید،گویا همی ما دست داده بودیم لهذا ما دونفر رفتیم درب خانه‏ را کوفتیم و راه رفتیم،شخصه خبرآورد،قلم اینجا رسید و سر بشکست،از روزنهء در نگاه‏ کردیم،هردو برقص آمدیم سامع و قائل،بیادش مشعله‏سوز کردیم،خوب کردیم،

یاد یاران یار را میمون بود خاصه کان لیلی و این مجنون بود

جلف بود،اما برگشتیم و آمدیم تا در این مکان شریف،نان و ماست و پنیری اینجا صرف‏ شد،و قلیانی کشیدیم و حرف از همه زده شد،تا اینکه قبله‏گاهی آقا میرزا عباس گفت کاش‏ یک...بسیار خوبی پیدا میکردیم‏و هرسه نفر باهم شریک،خواستیم دوسه هزار کلمه یادگار نوشته باشیم،این چند کلمه را مصدع اوقات آن کسانی شدم که می‏خوانند،اما هرکس هرزه‏ بگوید و فحش بدهد،جناب مرتضی علی چنان بکمرش بزند که بمثل خیار تر بدونیم شود، و هرچه چنار در این مدرسه هست...که فحش بدهد،یا پاک کند.

این نوشتم تا بماند یادگار من نمانم خط بماند روزگار

کتبة العبد؟؟الخاطی الحقیر فقیر المحتاج الی رحمة اللّه،ابن میرزا نصر اللّه زین- العابدین مشهور به افغان 1283»ص 42-45

\*\*\* «بتاریخ 16 شهر رجب المرجب باتفاق اخوی اعزی برادر مهربان آقا یوسف وارد این‏ مکان جنت نشان شدیم،امید که جناب باری مطالب مشروعهء جمیع شیعیان علی بن ابی طالب را برآورده گرداند،و مطالب دنیا و عقبی ما روسیاه را برآورد،یادگار حقیر فقیر المذنب العاصی‏ ملا عبد اللّه قزوینی مشهور بملا جعفر.

هزاران رحمت حق بر کسی باد که کاتب را بالحمدی کند یاد روز محشر که خداوند کریم از سر لطف‏ در جنت به غلامان علی بگشاید ای محبان ابابکر و عمر غم مخورید که خدا بهر شما هم درکی بنماید

ص 46-47

\*\*\* ایضا در همان شاه‏نشین دست راست:

«این نوشتم من بدین مدرسها های‏های گریه کن از بهر شاه‏ شاه عباسی که بودش از کرم‏ جمله خلقان بشادیها ز غم‏ یادگار خود بدست خود نوشت‏ تا بماند چون نماند بعد من

ص 31 \*\*\* در شاه‏نشین دست راست این مزخرفات را نوشته بودند:

«روزی دلم هوای بگلزارها نمود آمد بیابیا در این سرزمین فرود صل علی ز سر و گل و لاله و صفا برصاحبان علم ریاضت کنم درود»

ص 31 وارد ایوان که میشوی در طرف دست چپ در شاه‏نشین نوشته بود:

چون رسیدم در این خجسته مقام‏ گفتم این ذوالجلال و الاکرام‏ رحمت ایزدی برآنکس باد کاین عمارت بسعی کرد تمام

کمترین مهدی ولد آقامنده علی بتاریخ یوم دوشنبه 16 شهر ربیع الاخر این دو کلمه‏ بخاطرم رسید»ص‏27

\*\*\* «تمام خلایق که در این منزلها خط نوشته‏اند،همگی صاحب کمال بوده‏اند،الا حقیر روسیاه،نه گوش دارم نه هوش دلتنگ در دنیا هستم،خداوند را قسم میدهم بحرمت انبیا و اولیا و شیعیان آنکسانی که در این مسجد آمده‏اند و یادگار نوشته‏اند حاجات مشروعهء آنهان را برآور،از تصدیق سر آنها گوش مرا شفا بده،بتاریخ بیست و پنجم صفر 1248 اقل خلق اللّه‏ محمد حسین طایفهء جلایر المسکن اصفهان»ص 49

\*\*\* این است چند صفحه‏ای از کتاب یادگار که بطور نمونه نقل شد،و بقیه کتاب ازین گونه‏ عبارات و مطالب را متضمن است.